

مستدرک مقالات

انتقادِ خواجه نصیر از فخر رازی

محسن ذاکرا الحسینی

خواجه نصیرالدین محمد طوسی (۵۹۷-۶۷۲) در کتابِ ارجمندش - نه، بلکه در شاهکارِ بی‌مانندش - معیار الاشعار (تألیف: ۶۴۹) نشان داده است که شعر و ادب فارسی فقط ذوق نیست بلکه آن نیز دانشی است که، مانند هر دانش دیگری، بر بنیادهای خدشه‌ناپذیری استوار است و، اگر آفرینش‌های هنری در این حوزه از سرچشمه ذوق جاری شود، چنانچه بر جویبار دانش شعر متکی باشد، راه به مزرعه مقصود خواهد برد. حتی، اگر آفرینش شعر تنها با پشتوانه ذوق و احساس و اندیشه میسر باشد، سنجش آن فقط مبتنی بر این دانش امکان‌پذیر است.

او، با خلق این اثر شگرف، گویی خطابه ورود خود را به حوزه ادب فارسی ایراد و اعلام کرد که فقط بزرگ‌ترین دانشمند و بزرگ‌ترین ریاضی‌دان و بزرگ‌ترین ستاره‌شناس روزگارش نیست بلکه بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز شعر پارسی نیز هست و به‌درستی که تا این روزگار همچنان این مقام را حفظ کرده است.

خواجه در اثبات مستغنی بودن صاحب ذوق از دانش شعر (اینجا عروض و قافیه)، چند دلیل آورده است، از جمله آنکه گوید:

تمییز میان اوزان متقارب در اکثر احوال بر اصحاب ذوق ملتبس باشد؛ و اگر ادراک کنند، از

بیان آن عاجز شوند؛ و بر عروضی نه چنین بود. (نصیرالدین طوسی، معیار الاشعار، ص ۵۴)

و این دلیل سوم اوست. در بعضی نسخه‌های معیار الاشعار، از جمله نسخه شماره ۱۶۴۶ کتابخانه سلطان احمد سوم (استانبول) در ضمن همین دلیل سوم آمده است:

یکی از افاضل عالم، که در علوم متبحر بود، در اثنای بیان مسئله‌ای چند از عروض، خواسته است که این بیت را تقطیع کند:

شعر

مَنْ رَأَى يَوْمَنَا وَ يَوْمَ بَنِي الْقَسِيْمِ إِذَا التَّفَّ صَيِّفُهُ بِدَمِيهِ

گفته است که: از منسرح است و رکن اول (که مستفعلن بود) به حَبْنُ مفاعلن شده و بعد از آن به اسقاط «میم» فاعلن شده؛ و از آن غافل بوده که اینجا اسقاط «میم» روا نبود؛ چه خَرَم دروند بود، و این «میم» جزوی از سبب است، و فاعلن به هیچ وجه از فروع مستفعلن نتواند بود. و اگر اول بیت «فَمَنْ رَأَى» بودی، چنان بودی که او گفت؛ اما چون بر این وجه است، از بحر خفیف است از وزن دوم. و آن فاضل بزرگ تر از آن است که امثال این معانی بر او پوشیده ماند الا آنکه اعتماد بر ذوق کرده است. (همان جا)

بارها به روان خواجه درود فرستاده‌ام که قضاوت عادلانه و حقیقتی علمی را بیان کرد و بیان آن به گونه‌ای بود که نه تنها از شأن کسی که از وی انتقاد کرد نکاست بلکه بر شأن وی افزود و مقام او را بزرگ داشت و البته بزرگواری و علو مرتبه خود را نیز نشان داد. اما همیشه دلم می‌خواست بدانم که آن «یکی از افاضل عالم» و «در علوم متبحر»، که خواجه با چنین ادب و حرمتی از وی یاد کرده است، که بوده است.

در این سال‌ها که به تصحیح معیار الاشعار سرگرم بودم، به یاد داشتم که بعضی از شواهد شعری این کتاب را - که بسیاری از آنها در هیچ منبع دیگری نیامده است - قبلاً در فصل عروض جامع العلوم دیده‌ام. خواستم ابیات مشترک این دو متن را با هم مقابله کنم. در ذیل یکی از ابیات (یعنی همان بیتی که خواجه نصیر درباره آن اظهار نظر کرده است) همان مطالبی را دیدم که خواجه نقل کرده و نادرست شمرده است.

معلوم شد آن «یکی از افاضل عالم، که در علوم متبحر بود» کسی نیست جز بزرگ‌ترین دانشمند پیش از خواجه نصیر، یعنی امام فخرالدین محمد رازی (وفات: ۶۰۶). عبارات امام فخر در آن خصوص چنین است:

از تقطیع این بیت پرسند که چون است:

مَنْ رَأَى يَوْمَنَا وَ يَوْمَ بَنِي الْقَسِيْمِ إِذَا التَّفَّ صَيِّفُهُ بِدَمِيهِ

جواب: این از ضرب اول منسرح است، و تقطیع او این است:

مَنْ رَأَى يَوْمَنَا وَ يَوْمَ بَيْتِ تَيْمِ اِذْ لَ تَقْفَضِيْفُ هُوَ بِدَمِيَه
 فاعلن فاعلاتُ مفتعلن مفتعلن فاعلاتُ مفتعلن
 مخبونِ اشتر مطوئ مطوئ مطوئ مطوئ مطوئ

و اصلی اجزاء مستفعلن مفعولاتُ مستفعلن (دو بار) است. اما فاعلن در اصل مستفعلن بوده است؛ پس «سین» او را به خبین حذف کردند، و متفعلن بمأند، پس مفاعلن به جای او بنهادند؛ پس «میم» او را حذف کردند، تا فاعلن بمأند. (فخرالدین رازی، ص ۲۲۵-۲۲۶)

پس از آن، در حاشیه همان نسخه استانبول، در مقابل مطلب مذکور، نوشته دیدم: «أراد به الامام فخرالدین الرّازی»^۱ و از آن، به درستی استنباط خویش پی بردم. البته مطلب مذکور درباره «یکی از افاضلی عالم» در چند نسخه معیار الاشعار نیست - نسخه‌هایی که به صحت آنها اعتماد است. اما سیاق گفتار، استقامت رأی، و اندیشه حاکم بر این پاره از کتاب، اجازه نمی‌دهند که در اصالت آن شبهه روا دارم و اصلاً چه کس دیگری را یارای آن بوده است که در برابر رأی عالمی چون امام فخر چنین مردانه دم زند؟

روزگار خواجه نصیر، هنوز یاد دانشمندی را به عظمت فخر رازی از یاد نبرده بود و شاید آسان‌ترین راهی که خواجه می‌توانست، از آن، مرتبه علمی و تفوق خود را نشان دهد، نقد آراء امام فخر بود. او جای دیگر نیز، در شعری، سخن فخر رازی را نقیضه آورده است. فخر رازی سروده است:

آن مرد نیّم کز عدمم بیم آید کان نیم مرا بهتر ازین نیم آید
 جانی است مرا به عاریت داده خدای تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید
 (بیاض تاج‌الدین وزیر، ص ۲۹۱)

و، در پاسخ این رباعی، خواجه نصیر سروده است:

هر دم دل خود را چو سر «میم» کنی [و] رضا را سپر بیم کنی
 آیا تو که ای تا که رضای تو بود؟ در دست تو نیست تا تو تسلیم کنی
 (همان، ص ۲۹۱-۲۹۲)

روان آن هر دو بزرگ، خرّم باد، که دانش را چنین گرامی داشتند.

(۱) این حاشیه، از چاپ نسخه‌برگردان ساقط شده است.

منابع

- بیاض تاج‌الدین وزیر (نسخه‌برگردان)، به کوشش ایرج افشار و مرتضی تیموری، دانشگاه اصفهان، اصفهان ۱۳۵۳.
- فخرالدین رازی، محمد، جامع العلوم (ستینی)، به کوشش علی آل‌داود، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۸۲.
- نصیرالدین طوسی، محمد، مختصر فی علم العروض (معیار الاشعار)، کتابخانه موزه تویق‌پای سرای (مجموعه سلطان احمد سوم)، دستنویس شماره ۱۶۴۶.
- ، معیار الاشعار (نسخه‌برگردان)، به کوشش محمد فشارکی و جمشید مظاهری، انتشارات سهروردی، اصفهان ۱۳۶۳.

